

مراحل افول و نابودی تمدن ها و جوامع بشری از دیدگاه قرآن کریم

فاطمه اینانلو طایفه یغمورلو^۱

^۱ سطح سه (کارشناسی ارشد)، رشته تفسیر و علوم قرآن، پژوهشگر، فعال فرهنگی و استاد حوزه علمیه خواهران شهرستان سقز

چکیده

مقاله حاضر با رویکرد توصیفی با هدف بررسی مراحل انحطاط تمدن ها از منظر قرآن کریم نگاشته شده است که برای رسیدن به این منظور ابتدا به مسائل مقدماتی در مورد انحطاط تمدن ها به صورت اجمالی از قبیل تعریف تمدن، مرگ یا هجرت تمدن ها و علل و عوامل انحطاط تمدن ها پرداخته شده است سپس سیر تحول انحطاط تمدن ها را از منظر وحی مورد بررسی قرار داده است. آنچه برداشت می شود به شرح زیر می باشد: بررسی سیر تحولات جوامع و تمدن ها از شکل گیری تا زوال آنها نشان می دهد که جوامع در درون خود مدام در حال تغییر و دگرگونی هستند بدیهی است که مدت حیات، تعالی و انحطاط و چگونگی تحولات و تطورات مربوط به آن به شرایط خاص هر تمدن بستگی دارد. اما هنگامی که تمدنی توان ادامه حیاتش را از دست داد و از عناصر لازم بقا تهی گشت، سقوط خواهد کرد و جای خود را به تمدنی دیگر می سپارد. قرآن کریم در آیات متعددی از عوامل انحطاط نسل ها از قبیل ظلم و ارتکاب گناه، عادت بر ارتکاب جرم و ترک امر به معروف و نهی از منکر اشاره می کند که تداوم این شرایط در دراز مدت به انحطاط و مرگ آن تمدن می انجامد.

واژه های کلیدی: افول جامعه، نابودی جامعه، انحطاط ملت، جامعه، جامعه بشری.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مقدمه

انسان به عنوان موجودی که از سوی پروردگار متعال به عنوان جانشین او منصوب شده است، سعی بر آن داشته که با توجه به نوع جهان بینی تمدن جدیدی را خلق نماید و با گذشت سال ها از عمر انسان، تاریخ نیز به همان اندازه عمر نموده است. در این راستا اقوام و ملل مختلف پا به عرصه ظهور گذاشته و برخی از آنان توانستند راه تکامل و پیشرفت را طی نموده و تغییر و تحولات مثبتی را در جوامع خود ایجاد نمایند که تمدن اسلامی را می توان از آن دسته نام برد که با زعامت و رهبری پیامبر عظیم شان اسلام (ص) توانست از دوره جاهلی عبور نموده و به رشد و تعالی برسد و محصول چنین جامعه ای را می توان به صورت نمونه در ائمه اطهار (ع) ملاحظه نمود. در آن سوی جوامعی نیز وجود داشته اند که به لحاظ وسعت سرزمینی و قدمت تاریخی از پشتوانه قوی برخوردار بوده، ولی نتوانستند راه تعالی را طی نموده و به ورطه سقوط و ناکامی گرفتار شده اند که جامعه روم و ایران باستان با سبق تاریخی چند هزار ساله به زوال و نابودی کشیده شدند.

۱. تعریف تمدن

تمدن مفهومی است که به معانی مختلف به کار می رود. ابن خلدون تمدن را حالت اجماعی انسان می داند. تمدن عبارت است از تلاش برای آفریدن جامعه ای که کل بشریت بتواند با هم نوابی در کنار یکدیگر و به منزله اعضای یک خانواده تمدن بیشتر معنای جنبه های مادی ساخته های انسانی، همچون معماری و شهرسازی و فناوری را به خود گرفته است و فرهنگ بیشتر جنبه های معنوی زندگی جمعی انسان ها، همانند آیین ها و آداب، زبان، دین و دانش را، (عضدانلو، ۱۳۸۴، ص ۴۷).

۲. مرگ یا هجرت تمدن

تمدن هایی که در طول سال ها و قرن ها به وجود آمده اند پس از مدتی به خاموشی می گرایند، توانایی و نفوذ خود را از دست می دهند و زمین گیر می شوند و به پایان می رسند. در این جا بحثی است که آیا تمدن ها نابود و دچار مرگ می شوند یا این که تمدن ها نمی میرند و این صاحبان تمدن هستند که می میرند و دیگر توان حرکت به جلو را از دست می دهند و از حرکت باز می ایستند.

شماری بر این عقیده اند که تمدن ها نیز مانند سایر نیروهای طبیعت تابع یک روش مشترک ولادت نمو انحطاط و مرگ هستند. این نظر به توین بی نسبت داده شده که می گوید: «تمام تمدن ها متولد می شوند، نمو می کنند، پخته می شوند و می میرند.» گرچه اینان در بیان دیدگاه های خویش تحلیل یکسانی ارائه نداده اند؛ اما همه به مرگ تمدن ها باور دارند.

توین بی حرکت ادواری تمدن ها را شامل چهار مرحله می داند: مرحله ظهور یا ولادت؛ مرحله نمو و تکامل؛ مرحله نزول یا سقوط؛ مرحله تجزیه. (توین بی، ۱۳۷۶، ص ۶۵).

به گفته شهید مطهری: «تمدن طلوع و غروب دارد؛ یعنی در یک جامعه طلوع می کند بعد در آن جا به انحطاط کشیده می شود و در جای دیگر طلوع می کند». (شهید مرتضی مطهری، ۱۳۵۸، ج ۱، ص ۲۴۶).

حال سؤال این است که پس از اینکه جامعه ای ایجاد می شود و در طی تاریخ وارث فرهنگ و تمدنی می شود، آیا طبق یک سنت و قانون لایتغیر الهی، محکوم است به اینکه روزی اجل آن فرا برسد و در نهایت منحل و نابود گردد؟ همچنان که از ظاهر آیات بر می آید.

«وَإِنْ مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهَا عَذَابًا شَدِيدًا كَانَ ذَٰلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا، (اسراء، آیه ۵۸)؛ و هیچ منطقه آبادی نیست، مگر آنکه پیش از روز قیامت، آن را هلاک می کنیم یا (به خاطر گناهانشان) بشدت عذاب می کنیم، این در کتاب الهی (و لوح محفوظ) ثبت شده است».

«لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ إِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ فَلَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَ لَا يَسْتَقْدِمُونَ، (یونس، آیه ۴۹)؛

برای هر امتی اجل و سرآمدی معین است که هرگاه مدتشان فرا رسد، نه لحظه ای تأخیر دارند و نه پیشی می گیرند».

و نیز سؤال دیگر این است که آیا سرنوشت هر جامعه و قومی و تمدن آنها، فراسوی خواست و اراده و اعمال و رفتار آنها، تعیین شده است و بدون ارتباط منطقی و ضروری با تحولات و اوضاع و احوال درونی آن فرهنگ و تمدن و جامعه، بر آن ها تحمیل می شود و آنها هیچ گونه تأثیری در این انحطاط و انهدام ندارند؟ یا اینکه سرنوشت هلاک و انحطاط و نابودی جامعه و تمدنی براساس جبر لایتغیر و محتوم تاریخی نیست، بلکه نتیجه ی فرآیندهای اجتماعی و تحولات داخلی و در ارتباط با علل و عوامل درونی آن جامعه و فرهنگ و تمدن آن است؟ علل انحطاط جامعه، از درون همان جامعه شروع می شود.

قرآن کریم می فرماید که ما سرنوشت قوم و ملتی را بدون دلیل تغییر نمی دهیم، بلکه این خود آنها هستند که سرنوشت شان را تغییر می دهند و در نهایت در اثر تبعیت از قوانین غیرالهی و نادیده گرفتن دستورهای رهایی بخش پیامبران، دچار انحطاط و سقوط می شود و نتیجه این انحطاط، نابودی و هلاکت آن جوامع و تمدن ها می باشد.

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» (سوره رعد، آیه ۱۱)؛

همانا خداوند حال قومی را تغییر نمی دهد تا آنکه آنان حال خود را تغییر دهند».

«ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَى قَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» (سوره انفال، آیه ۵۳)؛

آن (کیفر) بدین سبب است که خداوند، نعمتی را که به قومی عطا کرده، تغییر نمی دهد، مگر آن که آنان آنچه را در خودشان است تغییر دهند».

در تفسیر المیزان ذیل این آیات می فرماید:

«سنت الهی بر این جریان دارد که احوال هیچ ملتی را دگرگون نسازد، مگر اینکه خود آن ملت احوال روحی خویش را تغییر دهند؛ مثل اینکه به جای شکر، کفران نعمت و به جای اطاعت، معصیت و به جای ایمان، شرک را انتخاب کند؛ که در آن صورت خداوند هم نعمت را به نعمت و هدایت را به گمراهی و سعادت را به بدبختی و شقاوت و... تبدیل می کند. به طور کلی آیه دلال دارد بر اینکه قضای حتمی الهی بین نعمت های عطا نموده و حالات نفسی و درونی انسان ها که به استقامت فطرت بر می گردد، تلازمی برقرار کرده است. لذا اگر ملتی بر فطرت مستقیم خویش باقی بماند و ایمان به خدا داشته باشد؛ نعمت های دنیا و آخرت نصیب آنان می گردد:

«وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَلَكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» (سوره اعراف، آیه ۹۶)؛

و اگر مردم شهرها و آبادی ها ایمان آورده و تقوا پیشه کرده بودند، قطعاً (درهای) برکات آسمان و زمین را بر آنان می گشودیم، ولی آنان (آیات ما را) تکذیب کردند، پس ما هم به خاطر عملکردشان آنان را (با قهر خود) گرفتیم».

و این حالت ثابت خواهد بود تا زمانی که آن ها بر فطرت مستقیم خود باشند؛ اما هر گاه حالات درونی خویش را عوض کردند، خداوند هم حال خارجی آن ها را با عوض کردن نعمت به نعمت، عوض می کند... و سرنوشت بد و هلاکت به سراغ آن قوم و ملت می آید و این از جانب خود آنها و با دست کشیدن از مقتضیات فطرت سالم و دور ماندن از عبودیت الهی، برای خود ایجاد می کنند، آن گاه برگشتی برای این سرنوشت که همان هلاکت و بدبختی است، نخواهد بود».

بنابراین علل انحطاط یک جامعه و تمدن و سقوط و نابودی آن ها، بیرون از اراده و اختیار آن ها نیست بلکه نتیجه عوامل درون آن فرهنگ و تمدن و نتیجه فرآیندهای اجتماعی و تحولات داخلی آن جامعه و تمدن است، (طباطبایی، بی تا، ج ۱۱، ص

۳۱۰)

باتوجه به مطالب گذشته برای بررسی مراحل افول و انحطاط یک جامعه بررسی عوامل سقوط آن ضروری می باشد:

۳. عوامل سقوط و انحطاط تمدن‌ها

در باره انحطاط تمدن‌ها و علل آن، دیدگاه‌های مختلفی ابراز شده است. برخی بر این عقیده‌اند که منتسب کردن زوال جوامع به محدودیت جبری طول عمرشان یا به ضعف جبران‌ناپذیر قوای درونی‌شان کاری گمراه کننده است و چنین قیاس‌هایی اگرچه ممکن است موقتاً بر وضوح مطلب کمک کند، اما همه واقعیت را بیان نمی‌کند. قرآن نیز این دیدگاه را تأیید نمی‌کند. از منظر کلام وحی آنچه موجب می‌شود مشیت الهی بر سقوط ملتی و ظهور ملت دیگر تعلق گیرد، انحراف از مسیر حق است، به طوری که دیگر آمیدی به بازگشت جامعه از آن وجود نداشته باشد.

بعضی از ملت‌ها مانند قوم نوح بر اثر فاصله طبقاتی و بعضی مانند قوم ثمود و قوم مدین بر اثر انحراف اقتصادی و فساد بر روی زمین، یعنی احتکار، کم‌فروشی و خصوصی‌کردن ثروت‌های عمومی، سقوط می‌کنند و برخی مانند قوم عاد بر اثر زیاده‌روی در شهوات و انحراف جنسی و بعضی مانند ملت فرعون بر اثر ظلم و ستم و برتری‌طلبی، و قوم بنی‌اسرائیل نیز بر اثر انحراف از راه حق و فسق و فجور به هلاکت رسیدند، (رادمنش، ۱۳۶۱، ص ۱۱۵)

باتوجه به مباحث مطرح شده، عوامل سقوط و انحطاط تمدن‌ها در مباحث زیر بررسی می‌شود.

۳-۱. عوامل اخلاقی انحطاط جوامع بشری و تمدن‌ها

رواج فسق و فساد و نقض موازین اخلاقی و شرعی در روابط اجتماعی - که خود زاینده رواج ظلم سیاسی و اقتصادی و نابرابری های اجتماعی است. از عوامل مهم انحطاط جوامع است. حاکمیت قدرت و ثروت، جامعه را از همه ارزش‌ها و آرمان‌های اخلاقی و انسانی تهی می‌نماید. انگیزه‌های زندگی به لذت بردن در سطح نازل آن منحصر می‌شود و انحراف‌های اخلاقی رواج می‌یابد.

قرآن کریم در باره این انحراف‌ها هشدار می‌دهد؛ از بارزترین این نوع انحراف‌ها که موجب انحطاط بعضی از اقوام سابق شده است، انحراف جنسی و سرنوشت قوم لوط است که قرآن کریم آن را «قوم مسرف» و «مجرم و بدکار» معرفی کرده و در نهایت آنها را با عذاب خود نابود کرده است.

«و لوطاً إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ.

إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُسْرِفُونَ.

وَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوهُمْ مِنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أَنْاسٌ يَتَطَهَّرُونَ.

فَأْتَجِنَاهُ وَ أَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ.

وَ أَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَأَنْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ، (سوره اعراف، آیات ۸۰ - ۸۴)؛

و (به خاطر آور) لوط را (که برای هدایت مردم فرستادیم) آن گاه که به قوم خود گفت: آیا آن کار زشت را انجام می‌دهید که هیچ یک از جهانیان در آن بر شما پیشی نگرفته است؟

همانا شما به جای زنان، برای شهوت سراغ مردان می‌روید، بلکه شما قومی اسراف‌کارید.

و جواب قوم لوط، جز این نبود که گفتند: آنان را از آبادی خود بیرون کنید، زیرا آنان مردمی هستند که پاکدامنی را می‌طلبند (و با ما نیستند).

پس ما لوط و خاندان او را به جز همسرش، که از بازماندگان (در عذاب) بود، نجات دادیم.»

یکی دیگر از انحرافات اخلاقی که موجب انحطاط جامعه می‌شود و رواج فحشا و زناست چرا که رواج این انحراف، موجب انحطاط خانواده و سست شدن بنیان آن و به هم ریختن نظام درست روابط اجتماعی و انساب وارث و میراث و از بین رفتن عفت و اخلاق در جامعه می‌شود، (قانع، ۱۳۷۹، ص ۸۵).

«وَلَا تَقْرُبُوا الزَّانِيَةَ إِنَّهَا كَانَتْ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا، (سوره اسراء، آیه ۳۲)؛

به زنا نزدیک نشوید، که کار زشت و راه بدی است.»

البته مفاسد و انحراف های اخلاقی به این دو نمونه منحصر نمی‌شود؛ ما در اینجا به عنوان نمونه به بررسی چند مورد می‌پردازیم:

۱-۳. ظلم و ستم عامل انحطاط جوامع بشری و تمدن ها

از منظر قرآن کریم ظلم اصلی ترین عامل انحطاط یک ملت است و این سنت الهی را هم محاسبات دقیق عقلی و اجتماعی و هم تجربیات بی‌شمار تاریخی و هم متون و منابع دینی تأیید می‌کند:

«و چه بسیار مردم مقتدری در شهرها و دیارها بودند که ما به جرم ستم‌کاری، آنها را نابود ساختیم و قومی دیگر به جای آنها آفریدیم»، (انبیاء: ۱۱)

حقیقت این است که اگر در جامعه‌ای صاحبان قدرت و امکانات به ظلم و ستم بپردازند و به جای آرامش روانی و امنیت اجتماعی و تأمین آزادی به تحمیل استبداد و اختناق روی آورند، بی‌تردید چنین جامعه و نظامی، محکوم به فنا و زوال خواهد بود، (کریمی، ۱۳۷۰، ص ۴۲).

«الْمَلِكُ يَبْقَى مَعَ الْكُفْرِ وَ لَا يَبْقَى مَعَ الظُّلْمِ»، (کلامی متین و معقول است ولی حدیث نیست. در سخنان مجلسی، بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۳۳۱، ذیل حدیث ۶۵ به عنوان بیان آمده است).

۱-۱-۳. مصادیق ظلم

الف. شرک و افترا بر خداوند

«وَ إِذْ قَالَ لِقْمَانَ لِابْنِهِ وَ هُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ» (سوره لقمان، آیه ۱۳)؛

و (یاد کن) زمانی که لقمان به پسرش در حال موعظه ای او گفت: فرزندم! چیزی را همتای خدا قرار نده، زیرا که شرک (به خدا)، قطعاً ستمی بزرگ است».

«وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ وَ هُوَ يُدْعَى إِلَى الْإِسْلَامِ وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» (سوره صف، آیه ۷)؛
و کیست ستمکارتر از آن که بر خدا دروغ بست (و قرآن را سحر خواند)، در حالی که به اسلام دعوت می شود و خداوند قوم ستمکار را هدایت نمی کند».

ب. تکذیب آیات الهی و روی گردانی از آنها

«فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ صَدَفَ عَنْهَا» (سوره انعام، آیه ۱۵۷)؛

پس کیست ستمکارتر از کسی که آیات الهی را تکذیب کند و از آن روی گرداند؟».

«ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسَى بِآيَاتِنَا إِلَى فِرْعَوْنَ وَ مَلِيهٖ فَظَلَمُوا بِهَا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ» (سوره اعراف، آیه ۱۰۳)؛

سپس موسی را پس از آن پیامبران پیشین، همراه با آیات و معجزات خود به سوی فرعون و سران (قوم) او مبعوث کردیم، اما آنان به آیات ما ستم کردند (و کفر ورزیدند)، پس بنگر که پایان کار مفسدان چگونه است؟!».

ج. بازداشتن مردم از راه و رسم و تعالیم الهی

«... فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ»

الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا وَهُمْ بِالْآخِرَةِ كَافِرُونَ» (سوره اعراف، آیه ۴۴ - ۴۵)؛

... گویند: آری. پس منادی میان آنان اعلام کند که لعنت خدا بر ستمکاران باد.

(ستمگران) آنانند که (مردم را) از راه خدا باز می دارند و (با القای شبهات) می خواهند آن را کج و منحرف نشان دهند و همانها به آخرت، کافرند».

د. سرقت از مال غیر

«قَالُوا جَزَاؤُهُ مَنْ وَجَدَ فِي رَحْلِهِ فَهُوَ جَزَاؤُهُ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ» (سوره یوسف، آیه ۷۵)؛

گفتند: کیفرش چنین است که هر کس پیمانانه در بارش پیدا شود، خود او جزای سرقت است (که به عنوان گروگان یا برده در اختیار صاحب پیمانانه قرار گیرد) ما (در منطقه کنعان) ظالم (سارق) را این گونه کیفر می دهیم».

البته مصادیق ظلم از منظر قرآن کریم، بیشتر از آن چیزی است که به آنها اشاره کردیم؛ در آیات متعدد دیگری خداوند، ظلم (به هر قسمی از آن را) تقبیح می کند و لعنت و عذاب شدید را بر ظالمان، وعید می دهد، در صورتی که در جامعه ای ظلم و ستم رواج داشته باشد، آن جامعه و مردم آن مستحق عذاب الهی می شوند.

بنابراین ظلم در اصطلاح قرآن، شامل هر گونه انحراف از موازین حق و تجاوز از حدود قوانین حاکم بر فرآیند تکامل موجودات یا انجام هر نوع عملی است که مغایر با وضعیت صحیح یا حرکت و تغییر تکاملی پدیده هاست.

لذا جامعه ای که طبق فرمان و سنن تکاملی الهی در مسیر رشد و ترقی بوده باشد از پشتیبانی همه ی نیروهای تکاملی جهان برخوردار خواهد شد؛ اما در صورتی که افراد آن جامعه در مسیر حق و عدالت نباشند و به همنوعان خود به هر نحوی ظلم و ستم روا دارند، آن جامعه رو به انحطاط خواهد نهاد و در صورتی که اصلاح پذیر نباشد، مشمول سنت جاریه ی الهی خواهد شد و به سقوط و نابودی خواهد انجامید، (پایدار، ۱۳۵۶، ص ۵۸).

۲-۱-۳. تکذیب پیامبران و نافرمانی از اوامر الهی عامل انحطاط جوامع بشری و تمدن ها

تکذیب آیات و رسولان الهی از امور رایج تمدن ها و اقوامی است که به هلاکت رسیده اند. در برخی آیات الهی از معارضه بیهوده برخی امت ها با پیامبران و تعالیم الهی سخن رفته است. اقوامی، همچون عاد، ثمود و نوح از جمله جوامعی هستند که به علت تکذیب آیات الهی و نافرمانی از پیامبرانشان به هلاکت و نابودی رسیدند و این وعده تخلف ناپذیر خداوند بر جوامع سرکش و نافرمان است:

پیش از اینان هم قوم نوح بنده ما نوح را تکذیب کردند و گفتند فردی دیوانه است و زجر و ستم بسیار از آنها کشید تا آنگاه به درگاه خدا دعا کرد که بارالها من سخت مغلوب قوم شده ام تو مرا یاری فرما ما هم درهای آسمان را گشودیم و سیلابی از آن فرو ریختیم و در روی زمین چشمه ها جاری ساختیم تا آب آسمان و زمین به هم به طوفانی که مقدر حتمی بود، اجتماع یافت و سوار و حمل کردیم نوح و پیروانش را در کشتی محکم که آن کشتی با نظر و عنایت ما روان گردد تا کافران با آن طوفان بلا مجازات شوند و آن کشتی را محفوظ داشتیم تا آیت عبرت خلق خدا شود آیا کیست که از آن پند گیرد... قوم عاد نیز پیامبران خود را تکذیب کردند پس باز بنگرید عذاب و تنبیه ما چگونه سخت بود ما بر هلاکت آنها تندبادی در روز پایدار نحسی فرستادیم که آن مردم را از جا برمی کند، چنان که ساق درخت خرمات را از ریشه افکند پس باز بنگرید عذاب و تنبیه ما چگونه سخت بود. (قمر: ۹ - ۲۱) (قانع، ۱۳۷۹، ص ۱۱۸)

۳-۱-۳. اسراف و تبذیر عامل انحطاط جوامع بشری و تمدن ها

نظم در جهان هستی اقتضاء می کند که هر پدیده ای در مسیر طبیعی خود به هدف برسد و پیامد کوچکترین بی نظمی اختلال در رسیدن به هدف خواهد بود. اسراف و تبذیر خروج از حدّ طبیعی است و گرفتاران آن، از مسیر تکامل و پیشرفت بازمانده و به هلاکت و سقوط نزدیک می شوند. و خداوند تهدید می کند که قوم اسرافکار را به هلاکت می افکند.

«... وَ أَهْلَكْنَا الْمُسْرِفِينَ، (سوره انبیا، آیه ۹)»

مصرفین را به هلاکت رساندیم.»

۳-۱-۴. رفاه طلبی و زیاده خواهی عامل انحطاط جوامع بشری و تمدن ها

«هرگاه زیاده طلبی در جامعه رایج گردد و فضای آن در این باره جهت دهی شود، تمهیدات سقوط جامعه فراهم می شود و خداوند عذابش را بر آن قوم نازل می کند: (هرگاه بخواهیم مردم جامعه ای به هلاکت رسانیم افراد مترف و خوشگذران را در ضمن دستور به طاعت، از نعمت ها برخوردار می نماییم و آنها به جای اطاعت، تمرد و فسق می کنند و در نتیجه آن شهر) و جامعه سزاوار عذاب می گردد. آن گاه یکسره آنان را زیرو رو می گردانیم، (اسراء-۱۶). بنابراین فساد و انحراف جامعه است که در نهایت آنان را به هلاکت می رساند»، (جوادی آملی، ۱۳۸۷، ص ۳۹۲).

۳-۱-۵. ارتکاب گناه و سقوط اخلاقی عامل انحطاط جوامع بشری و تمدن ها

سقوط اخلاقی مقدمه سقوط اجتماعی و سیاسی و عامل نابودی تمدن هاست. جامعه هنگامی می تواند به حیات خود ادامه دهد و به مراتب تکامل دست یابد که بر ارزش های اخلاقی استوار باشد. در غیر این صورت سرنوشتی جز زوال ندارد، چنان که در مورد قوم لوط می خوانیم:

«و لوط را فرستادیم که به قوم خود گفت آیا اعمال زشتی که پیش از شما هیچ کس بدان مبادرت نکرده به جا می آورید؟ شما زنان را ترک کرده و با مردان سخت شهوت می رانید، آری شما قومی فاسد و نابکارید. آن قوم پیغمبر خود لوط را وقتی ننهاندند، جز آنکه گفتند که او را از شهر بیرون کنید که او و پیروانش مردمی هستند که این کار (لوط) را پلید دانسته و از آن تنزه جویند ` ما هم او (لوط) و اهل او را نجات دادیم مگر زن او که آن زن هم از بازماندگان در عذاب بود ` و بر آن قوم، بارانی از سنگ ریزه فرود باریدیم پس بنگر که عاقبت و سرانجام بدکاران چیست»، (سوره اعراف، آیه ۸۰ - ۸۴).

در این آیه شریفه، جُرم و ارتکاب گناه موجب نزول عذاب الهی بر قوم لوط دانسته شده است. همجنس‌بازی، اسراف، رویگردانی از معروف و انجام منکرات و طرد آمران به معروف، گناهانی است که قوم لوط را جزء مجرمان مستوجب هلاکت قرار داده است.

۳-۱-۶. برتری طلبی و غرور عامل انحطاط جوامع بشری و تمدن ها

جامعه مستکبر و برتری‌طلب، همچون فرد مستکبر، حق را از باطل تشخیص نمی‌دهد و همانند افرادی که پس از به دست‌آوردن پیروزی و نزول نعمت الهی و الطاف بی‌کران او به جای سپاس‌گزاری و ذکر خدا دچار مستی می‌گردند و غرور گریبانشان را می‌گیرد، همه این برکات را از عملکرد خود می‌دانند. قرآن از چند قوم که به هلاکت رسیده‌اند با عنوان «مستکبر» یاد می‌کند و آنها را در زمره هدایت نیافتگان معرفی می‌کند:

«اما قوم عاد در روی زمین به ناحق تکبر و سرکشی کردند و با غرور گفتند که از ما نیرومندتر در جهان کیست؟ آیا این‌ها نمی‌دانستند خدایی که آنها را خلق کرده از آنها بسیار تواناتر است؟ آنان به همین پندار، پیوسته آیات حق را تکذیب کردند. ما هم برای هلاکت آنها تندبادی شدید و هول‌انگیز در روزهای نحس و شوم بر آنها فرستادیم تا عذاب خوارکننده را در دنیایشان به آنها بچشانیم و عذاب آخرت بی‌تردید از آن هم خفت‌بارتر و خوارکننده‌تر است و بی‌شک از هیچ کجا یاری نمی‌شوند» (سوره فُصِّلَتْ، آیات ۱۵ - ۱۶)

۳-۱-۷. کفران نعمت عامل انحطاط جوامع بشری و تمدن ها

یکی از عوامل عمده‌ای که جامعه را به زوال می‌کشاند، کفران نعمت‌های الهی است. قوم بنی‌اسرائیل نمونه بارزی از این مورد هستند. خداوند بارها در قرآن از اعطای نعمت‌هایی به بنی‌اسرائیل و سپس فرمان آنها به انجام وظیفه‌ای یاد کرده است، اما این قوم از انجام آن سرباز می‌زدند و خداوند نیز کفران نعمت‌هایش را با نزول نعمت بر آنان پاسخ می‌دهد: و یاد کنید از وقتی که دریا را به خاطر نجات شما شکافتیم و فرعونیان را در آن غرق کردیم و شما آنها را مشاهده می‌کردید. به یاد آرید هنگامی که (برای نزول تورات) با موسی چهل شب وعده نهادیم پس شما گوساله‌پرست و ستم‌کار شدید. آنگاه شما را پس از چنین کاری زشت بخشیدیم، شاید متنبه و سپاس‌گزار شوید...

به یاد آرید وقتی که گفتیم وارد این قریه (بیت‌المقدس) شوید و تناول کنید از نعمت‌های آن هر جا و هر چه خواهید به حدّ فراوان و داخل شوید از دروازه آن، سجده‌کنان و بگویید خدایا از گناه ما درگذر تا از خطای شما درگذریم به زودی بر ثواب

نیکوکاران بیفزاییم. پس از آن، ستم کاران، حکم خدا را تبدیل به غیر نمودند، ما نیز عذاب سخت از آسمان بر آنان نازل کردیم، (سوره بقره، آیات ۵۰ - ۵۹) (قانع، ۱۳۷۹، ص ۱۲۶).

۲-۳. عوامل اقتصادی انحطاط جوامع بشری و تمدن ها

بعد اساسی دیگر انحطاط جامعه و تمدنی، عامل اقتصادی است. خداوند متعال، تمام مواهب و نعم آسمان ها و زمین را برای استفاده و بهره مندی بنی آدم خلق نموده است تا هرکسی با سعی و فعالیت خود از آن بهره مند شود. بنابراین به تملک اختصاصی در آوردن منابع ثروت، تجاوز به حق خدا و مردم است؛ چرا که نتیجه آن، محروم ساختن دیگران از این نعمت هاست و این انحراف و تجاوز سبب می شود که نعمت و ثروت در دست گروه و طبقه ای اندک، متمرکز شود و جامعه به طبقات فقیر و غنی تقسیم شود و به تبع آن انحراف های دیگری پیش بیاید.

«هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا، (سوره بقره، آیه ۲۹)؛

اوست آن کس که آنچه در زمین است، همه را برای شما آفریده.»

«كُلُوا وَ اشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ وَ لَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ، (سوره بقره، آیه ۶۰)؛

(گفتیم:) از روزی الهی بخورید و بیاشامید و در زمین، تبهکارانه فساد نکنید!»

«مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ، (سوره حشر، آیه ۷)؛

آنچه را خداوند از اهل آبادی ها به رسولش بازگرداند، پس برای خدا و برای رسول و برای خویشاوندان و یتیمان و مستمندان و در راه ماندگان است تا (این اموال) تنها میان ثروتمندان شما در گردش نباشد.»

جامعه انسانی در روابط اجتماعی و اقتصادی خود در صورتی از هماهنگی و تعادل و استحکام برخوردار است که مناسبات مردم در زمینه کسب معیشت و استفاده از نعمت های مادی و تولید اقتصادی بر اساس رابطه فقیر - غنی و سلطه جو - سلطه گر، استوار نباشد، چرا که مالکان و سلطه جویان با در دست داشتن ثروت های جامعه، دیگر قشرهای جامعه را به استثمار و بردگی خواهند گرفت و این مستلزم به وجود آمدن جامعه ی طبقاتی و به تبع آن، رواج ظلم و ستم و فسق و فساد و در نهایت موجب انحطاط آن جامعه خواهد شد، (پایدار، ۱۳۵۶، ص ۸۹).

تقلب در خرید و فروش و کسب روزی حرام (فساد مالی) یکی از موضوعاتی است که قرآن بشدت از آن نهی کرده است. در میان اقوامی که قرآن از آنها سخن به میان می آورد، قوم مدین است که به کم فروشی و تقلب در داد و ستد مشهور بودند. قرآن قوم مدین را خاسرین، یعنی زبان کاران معرفی می کند:

«و برای اهل مدین برادرشان شعیب را فرستادیم گفت: ای قوم! خدای یکتا را بپرستید که شما را جز او خدایی نیست. اکنون از طرف پروردگار شما برهانی روشن آمد، کم‌فروشی را ترک کنید و در سنجش کیل و وزن با مردم به عدل و درستی پیشه کنید. کم‌فروشی و بر روی زمین پس از آنکه قوانین آسمانی به نظم و اصلاح آن آمد، به فساد بر نخیزید، این کار یعنی خدا را به یگانگی پرستیدن و در وزن خیانت نکردن شما را بهتر است اگر به خدا ایمان دارید...»

گروهی از کافران امتش مردم را تهدید کرده و گفتند: ای مردم! اگر پیروی شعیب کنید البته در زیان خواهید افتاد. پس زلزله بر آنان آغاز شد، شب را صبح کردند در حالی که در خانه‌های خود به خاک هلاکت افتادند. آنان که شعیب را تکذیب کردند هلاک شدند و اثری از آنها باقی نماند و به جای آنکه شعیب را زیان‌کار می‌خواندند خودشان زیان‌کار شدند»، (سوره اعراف، آیات ۸۵ - ۹۲)؛ (کرمی، ۱۳۷۰، ص ۸۳).

۳-۳. تفرقه و اختلاف عامل انحطاط و نابودی جوامع بشری و تمدن‌ها

از عوامل مهمی که شکاف اجتماعی را دامن می‌زند و انحطاط و سقوط جامعه را به دنبال دارد اختلاف است. چون اختلاف و تفرقه وحدت را که عامل حرکت و پویایی جامعه است از بین می‌برد و ضمن اختلال در روند حرکت و تکامل باعث توقف و انحطاط آن می‌شود. که سرمنشأ آن نادیده گرفتن احکام الهی در جریان اجتماع است:

«وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ، (سوره انفال، آیه ۴۶)؛

با هم تنازع و ستیز نکنید تا سست شوید و نیروی شما از بین برود».

چون اختلاف و تفرقه وحدت را که عامل حرکت و پویایی جامعه است از بین می‌برد و ضمن اختلال در روند حرکت و تکامل باعث توقف و انحطاط آن می‌شود

در آیاتی از قرآن کریم، اختلاف و پراکندگی در حد شرک و شرک‌گرایی تلقی شده است و خداوند هشدار می‌دهد که مبدا با ایجاد تفرقه و اختلاف در جامعه از گروه مشرکان باشید، چرا که تفرقه و پراکندگی سبب شکست و انحطاط جامعه می‌شود. در جای دیگر می‌فرماید:

«و از شرک‌پیشگان مباشید؛ از آن‌هایی که دین خود را به آفت تفرقه و تشتت دچار ساختند و به گروه‌های مختلفی تقسیم گشتند...»، (سوره روم، آیه ۳۲)، (جان احمدی، ۱۳۸۶، ص ۹۳).

۳-۴. ترک امر به معروف و نهی از منکر، عامل انحطاط و نابودی جوامع بشری و تمدن ها

تمام احکام و دستورهای الهی واجب الاجرا و در نهایت امر، برای سعادت دنیوی و اخروی افراد و نیز برای ترقی و تکامل جوامع انسانی است. لذا در صورتی که به اوامر الهی عمل شود، برکات الهی شامل حال آن جامعه و مردم آن می شود.

«وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ لَكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» (سوره اعراف، آیه ۹۶)؛

و اگر مردم شهرها و آبادی ها ایمان آورده و تقوا پیشه کرده بودند، قطعاً (درهای) برکات آسمان و زمین را بر آنان می گشودیم، ولی آنان (آیات ما را) تکذیب کردند، پس ما هم به خاطر عملکردشان آنان را (با قهر خود) گرفتیم».

اما در صورتی که به آنها بی توجهی شود یا دستورهای الهی و انبیا و رسل او تکذیب شود، عذاب الهی در قالب های مختلف بر آن جامعه نازل می شود و فرهنگ و تمدن آن را به انحطاط و اضمحلال می کشاند:

به عنوان نمونه، قوم بنی اسرائیل که در مقابل دستورهای الهی عنادها و لجاجت می کردند، در پی فرمان الهی مبنی بر عدم ماهی گیری در روز شنبه، به سه دسته تقسیم شدند. عده ای دائماً مرتکب گناهان می شدند و دسته ای با گروه اول، تنها مخالفت قلبی داشتند، ولی آنها را منع نمی کردند، و گروه سوم علاوه بر اینکه مرتکب معاصی نمی شدند، دسته ی اول را امر و نهی هم می کردند.

خداوند می فرماید که این دسته سوم را نجات داده ولی دسته ی اول را که مرتکب معاصی شدند و به اوامر و و نواهی هم اعتنایی نمی کردند، ظالم نامیده و آنان را بشدت عذاب داده است.

«وَ إِذْ قَالَتْ أُمَّةٌ مِّنْهُمْ لِمَ تَعِظُونَ قَوْمًا اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا قَالُوا مَعْذِرَةً إِلَىٰ رَبِّكُم وَ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ» (سوره اعراف، آیات ۱۶۴ - ۱۶۵)؛

پس چون تذکری را که به آنان داده شده بود فراموش کردند، کسانی را که نهی از منکر می کردند نجات دادیم و ستمگران را به سزای نافرمانی که همواره انجام می دادند، به عذابی سخت گرفتیم.

پس چون از آنچه نهی شده بودند تجاوز کردند، به آنان گفتیم: به شکل میمون های طرد شده درآیید».

در آیه قبل از این آیه، می فرماید:

«وَ أَسْأَلُهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ حَاضِرَةَ الْبَحْرِ إِذْ يَعْدُونَ فِي السَّبْتِ إِذْ تَأْتِيهِمْ حِيتَانُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرْعًا وَ يَوْمَ لَا يَسْبِتُونَ لَا تَأْتِيهِمْ كَذَٰلِكَ نَبْلُوهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ» (سوره اعراف، آیه ۱۶۴)؛

و (ای پیامبر!) از آنان درباره‌ی (مردم) آن آبادی که کنار دریا بود سؤال کن! آن گاه که (به قانون)، در روز شنبه تجاوز می‌کردند، هنگامی که روز تعطیل (شنبه)، ماهی‌ها (به روی آب در) کناره‌های دریا نزد آنان می‌آمدند، و (لی) روزی که تعطیل نبودند، ماهیان آشکار نمی‌شدند. ما این گونه آنان را به خاطر تجاوز و فسقشان آزمایش می‌کردیم».

قوم بنی اسرائیل در شهر و دیاری به صورت اجتماعی زندگی می‌کرده اند و دارای آداب و رسوم و فرهنگ و تمدن بوده اند که به واسطه ی عناد در برابر اوامر و نواهی الهی و ظلم و فسقشان و حتی آن عده ای که تارک امر و نهی بوده اند، مورد بازخواست الهی واقع شده اند و عذاب بر آنها نازل شده است و نابوده شده اند.

بنابراین در صورتی که امر و نهی الهی و نیز قوانین الهی، که از طریق پیامبران و برای جوامع انسانی نازل شده است، در جامعه ای به اجرا در آید، آن جامعه و مردم آن، روی خوشی و سعادت را خواهند دید، اما در صورتی که به آن‌ها عمل نشود یا امر و نهی صورت نگیرد، سیر فرهنگ و تمدن آن جامعه در نهایت به کشمکش و تضاد بین آحاد جامعه سوق داده می‌شود و بر این اساس، طبق سنت جاریه ی الهی، آن جامعه دچار انحطاط و سقوط می‌شود و نابود خواهد شد. چنانکه در مورد قوم فرعون، قوم عاد، ثمود و قوم نوح که هر کدام دارای فرهنگ و تمدنی بوده اند، به واسطه نادیده گرفتن دستورهای الهی و انبیا و رسل او، به انحای مختلف گرفتار انحطاط و سقوط شده اند و فرهنگ و تمدنشان هم از بین رفت، (پایدار، ۱۳۵۶، ص ۱۱۷).

۴. سیر تحول جوامع و تمدن‌ها از منظر وحی

بدیهی است که مدت حیات، تعالی و انحطاط و چگونگی تحولات و تطورات مربوط به آن به شرایط خاص هر تمدن بستگی دارد. اما هنگامی که تمدنی توان ادامه حیاتش را از دست داد و از عناصر لازم بقا تهی گشت، سقوط خواهد کرد و جای خود را به تمدنی دیگر می‌سپارد. قرآن کریم در آیات متعددی از قطعیت سقوط تمدن‌ها و نظام بشری سخن می‌گوید و این تغییر و تحول و طلوع و غروب در میدان زندگی امت‌ها را یکی از سنت‌های مهم و غیر قابل تخلف الهی تلقی می‌کند.

۵. مراحل سقوط انسان و جامعه

بدیهی است هر تمدنی را آسیب و آفاتی است که همواره آن را تهدید می‌کند و به سوی انحطاط و زوال می‌کشاند ابن خلدون به مدد قرآن کریم زندگی شهری مبتلا به آفات را این گونه ترسیم می‌کند: شهر نشینی و حضاره (تمدن) عبارت است از تفتن جویی در تجملات و بهتر کردن کیفیات آن و شیفتگی به صنایع و وابستگی به فنون گوناگون و ازدیاد ثروت، (ابن خلدون، بی تا، ص ۷۲۱).

در این مرحله است که عمران شروع می شود و رشد می یابد این عمران و آبادی و توسعه آنقدر پیش می رود که مصرف گرایی و تجمل و روی آوری به کارهای ناپسند معمول می گردد و سلحشوری، شجاعت، نوع دوستی و مودت فراموش می گردد. هنگامی که مصرف گرایی و تجمل پرستی خوی و عادت آنها شد، رفته رفته عادات ناشایست بر جامعه مسلط می گردد و آفات اجتماعی گریبانگیر جوامع و تمدن می گردد، (همان، ص ۳۲۰ - ۳۲۲).

۱-۶. مرحله اول: انجام گناه توسط انسان در جامعه

در مرتبه اول سقوط، انسان و به تبع آن فقط مرتکب یک یا چند گناه می شود. العیاذ بالله دروغ می گوید، تهمت می زند، غیبت می کند، چشم چرانی و بی عفتی و لابلالی گری می کند. و جامعه نیز دچار تمام عواملی باشد که پیش از این ذکر گردید؛ پروردگار عالم، باب توبه را برای این افراد باز گذاشته که اگر به راستی دست از سقوط و حرکت نزولی خود بردارند و جدآ توبه کنند، نه تنها جلوی سقوط آنها را می گیرد، بلکه به تعبیر قرآن کریم، به جایگاه اول خود برمی گرداند و آنها شروع به رشد و تعالی می کند. توبه، انسان را از سقوط و انحطاط بیشتر باز می دارد. در واقع، توبه دست آدمی را می گیرد و او را از سقوط نجات می بخشد. و جامعه که متشکل از این انسان ها می باشد مسیر رشد و تعالی را طی می کند.

۲-۶. مرحله دوم: عادت به گناه

اگر انسان و جامعه توبه نکنند، وارد مرحله بعد سقوط می شود، یعنی گناه خود را تکرار می کند و در سرازیری گناه واقع می شود و گناه برای او به صورت یک عادت درمی آید؛ مانند بسیاری از افراد که دورغ گفتن، فحش دادن، تهمت و شایعه پراکنی، چشم چرانی و بی عفتی و... عادت آنهاست. به پیرمردی می گفتند چشم چرانی نکن، زیرا در روز قیامت تو را کور می کنند. می گفت: به خدا قسم می خواهم، اما نمی شود.

وقتی گناه برای انسان عادت شد، حال توبه نیز پیدا نمی کند. کم پیدا می شود کسی عادت به گناه داشته باشد و حال توبه پیدا کند. گاهی از اوقات مانند شبهای قدر نیز اگر حال توبه و انابه ای به دست می آورد، به خاطر حوائجی است که دارد. مثلاً بی حجاب و بدحجاب است یا عادت به دروغ، غیبت و تهمت دارد یا کم کاری و کم فروشی دارد، اما چون همسر می خواهد، قرض دارد یا مریض است و مریض دارد و نظایر آن، به مسجد می رود و گریه و زاری هم می کند. این حالات گرچه خوب است و در زندگی انسان اثر می گذارد، اما اگر گریه و توبه واقعی و به خاطر ندامت از گناه نباشد، توبه ای نیست که بتواند او را از سقوط باز دارد و به سوی خدا برگرداند. توبه، یعنی خجالت زدگی از گناه و سقوط و بی حیایی که در پیشگاه خداوند داشته

است. ولی به هر حال با همه این اوصاف، اگر توبه واقعی برای کسی پیدا شود، گناه هرچه فراوان و بزرگ باشد، اگر بتواند توبه کند، از سقوط نجات می یابد و می تواند حرکت صعودی خود را شروع کند.

۳-۶. مرحله آخر: هلاکت و نابودی

«إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ، (سوره شوری، آیه ۴۲)؛

همانا نکوهش فقط بر کسانی است که به مردم ستم می کنند و در زمین به ناحق طغیان می کنند، آنانند که برایشان عذاب دردناکی است».

قرآن کریم با صراحت و تأکید علت نابودی و هلاکت قریه ها را ظلم و ستم می داند.

«وَكَمْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا فَجَاءَهَا بَأْسُنَا بَيَاتًا أَوْ هُمْ قَائِلُونَ.

فَمَا كَانَ دَعْوَاهُمْ إِذْ جَاءَهُمْ بِأَسْنًا إِلَّا أَنْ قَالُوا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ، (سوره اعراف، آیات ۴ - ۵)؛

چه بسیار آبادی هایی که ما اهل آنجا را (به خاطر فساد و کفرشان) نابود کردیم. پس قهر ما به هنگام شب یا روز، هنگامی که به استراحت پرداخته بودند، به سراغشان آمد.

پس آن هنگام که قهر ما سراغشان آمد، سخن و اعتراضی نداشتند، جز آن که گفتند: ما قطعاً ستمکار بودیم».

«وَكَمْ قَصَمْنَا مِنْ قَرْيَةٍ كَانَتْ ظَالِمَةً وَأَنْشَأْنَا بَعْدَهَا قَوْمًا آخَرِينَ، (سوره انبیا، آیه ۱۱)؛

و ما چه بسیار آبادی هایی را در هم شکستیم که مردمش ستمگر بودند و پس از آنها قومی دیگر را پدید آوردیم».

«وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَ هُمْ ظَالِمُونَ، (سوره عنکبوت، آیه ۱۴)؛

و براستی نوح را به سوی قومش فرستادیم، پس در میان آنان، هزار سال به استثنای پنجاه سال درنگ کرد، (ولی جز اندکی از مردم به سخن او گوش ندادند) پس طوفان (قهر خداوند) آنان را در حالی که ستمگر بودند، فرا گرفت».

«وَمَا كَانَ رَبِّكَ مُهْلِكَ الْقُرَى حَتَّى يَبْعَثَ فِي أُمَمٍ رَسُولًا يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا وَ مَا كُنَّا مُهْلِكِي الْقُرَى إِلَّا وَ أَهْلِهَا ظَالِمُونَ، (سوره

قصص، آیه ۵۹)؛

و پروردگارت قریه‌ها (و شهرها) را نابود نمی‌کند، مگر این‌که در میان آنان پیامبری برانگیزد، که آیات ما را بر آنان تلاوت کند. و ما هیچ آبادی را هلاک نکردیم مگر آنکه اهل آن ظالم بودند.»

«وَمَا كَانَ رَبُّكَ لِيُهْلِكَ الْقُرَىٰ بِظُلْمٍ وَأَهْلِهَا مُصْلِحُونَ» (سوره هود، آیه ۱۱۷)؛

و پروردگار تو بر آن نبوده تا آبادی‌هایی را که مردمش اصلاح‌گرند، به ظلم و ستم هلاک کند.»

آیات متعددی دیگری در قرآن کریم دلالت دارد بر اینکه علت اصلی انحطاط جامعه و تمدنی، ظلم و ستم (به معنای متعددی که به نمونه‌هایی از آن اشاره کردیم) رایج در آن جامعه است. و وقتی که جامعه‌ای گرفتار انحطاط و ظلم شد در آن صورت، هلاکت و نابودی آن جامعه فرا می‌رسد، (رهنورد، ۱۳۵۷، ص ۱۴۵).

نتیجه گیری

رفت و آمد تمدن‌ها از جریان‌ات مستمر در تاریخ است؛ در طول تاریخ، تمدن‌های متعددی متولد شده، رشد یافته و نهایتاً به انحطاط رسیده‌اند. این امر یکی از سنت‌های مهم الهی است و نویدی است به مستضعفان که نه پیروزی و اقتدار سلطه‌گران جاودانه است و نه محرومیت محرومان از حاکمیت ابدی خواهد ماند: «وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ». در حیات تمدن‌ها و جوامع، حوادث مطلوب و نامطلوبی رخ می‌دهد که هیچ کدام پایدار نیست. این از خاصیت‌های زندگی و حیات زمینی است که نه رنج‌هایش و نه کامرانی‌هایش هیچ یک ابدی نخواهد ماند. باید با مطالعه دقیق عوامل و انگیزه‌های صعود و سقوط تمدن‌ها از سنت تحول احوال جامعه بر اساس عملکرد آن استفاده نمود و ضعف را به قدرت، و ذلت را به عزت تبدیل کرد که زندگی پیوسته در حال تحول و دگرگونی است و تکامل و تعالی جامعه از لابه‌لای این حوادث پدیدار می‌شود.

منابع و مآخذ

*قرآن کریم

۱. آشوری، داریوش، **تعریف و مفاهیم فرهنگ**، تهران، نشر مجموعه فرهنگ آسیا، ۱۳۵۷.

۲. ابن خلدون، عبدالرحمن، مقدمه، ترجمه محمد پروین کنابادی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۹.
۳. پایدار، حبیب، حیات و مرگ تمدن ها، تهران، قلم، ۱۳۵۶.
۴. توین بی، آرنولد، خلاصه دوره دوازده جلدی بررسی تاریخ تمدن، ترجمه محمدحسین آریا، امیرکبیر، ۱۳۷۶.
۵. جان احمدی، فاطمه، تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی، قم، دفتر نشر معارف، ۱۳۸۶ش، ص ۳۴.
۶. جوادی آملی، عبدالله، جامعه در قرآن، قم، نشر اسراء، ۱۳۸۷ش، ص ۳۹۲.
۷. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه دهخدا، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۳.
۸. رادمنش، عزت الله، قرآن، جامعه شناسی، اتویپا، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۱.
۹. راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، مفردات الفاظ القرآن، تحقیق صفوان عدنان داوودی، بیروت، دمشق، دار القلم،
۱۰. رهنورد، زهرا، ۱۳۵۷ش، موضع گیری طبقات اجتماعی یا فرآیند انحطاط یک جامعه در قرآن، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ اول.
۱۱. طباطبایی، سیدمحمدحسین، تفسیرالمیزان، ترجمه سیدمحمدباقر موسوی همدانی، تهران، انتشارات محمدی، ۱۳۶۰.
۱۲. عضدانلو، حمید، آشنایی با مفاهیم اساسی جامعه شناسی، تهران، نشر نی، ۱۳۸۴.
۱۳. قانع، احمد علی، ۱۳۷۹ش، علل انحطاط تمدن ها از دیدگاه قرآن کریم، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ اول.
۱۴. کرمی، علی، ظهور و سقوط تمدن ها از دیدگاه قرآن، قم، نشر مرتضی، ۱۳۷۰.
۱۵. مطهری، مرتضی، فلسفه تاریخ، تهران، صدرا، ۱۳۵۸.